پیشخوان

سازمان موسوم به پرورش افکار در آیینه یک پژوهش جامع

نهادی برای «تملق‌گویی افراطی!»

محمدرضا کائینی

به شهادت تاریخ، پهلوی اول پس از مشاهده مقاومت جامعه ایرانی، در برابر آنچه تجدد و نوسازی می‌انگاشت، درصدد برآمد که دست‌کم بخش‌هایی از مردم را، درباره اهداف خویش قانع نماید. تأسیس سازمان موسوم به پرورش افکار، یکی از مصادیق تلاش رضاخان برای تحقق این هدف بود که البته و در نهایت ناکام ماند! این سازمان به جای پرداختن به فرهنگ ایرانی به معنای موسّع آن، صرفاً به تملق از رضاخان و اهداف وی می‌پرداخت و هم از این روی، از ادامه کار خویش طرفی نبست! «سازمان پرورش افکار» توسط بابک دربیکی تألیف شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، به انتشار آن همت گماشته است. ناشر در دیباچه این اثر، درباره محتوای آن چنین آورده است:

«مشروعیت سیاسی، یکی از دغدغه‌های اصلی رژیم‌های سیاسی و شرط استمرار مسالمت‌آمیز حاکمیت آنهاست. به همین خاطر فعالیت‌های زیادی از سوی حکومت‌ها برای کسب، حفظ و گسترش حیطه مشروعیت سیاسی، انجام می‌گیرد. حکومت‌هایی که از اقتدار لازم برخوردارند، مشکل کمتری در زمینه حفظ مشروعیت سیاسی دارند ولی حکومت‌هایی که صرفاً به قدرت متکی هستند، همواره در معرض رویارویی با بحران مشروعیت قرار می‌گیرند. حکومت‌های استبدادی، نمونه کامل نوع دوم از حکومت‌ها به شمار می‌روند و به همین خاطر تلاش می‌کنند که در کنار ابتنای حکومت خود به زور و اجبار، از سیاست‌های خاص فرهنگی نیز استفاده کنند تا مشروعیت سیاسی خود را در سراسر قلمروی سرزمینی خویش، گسترش دهند. رژیم دیکتاتوری رضاخان نیز از این قاعده کلی مستثنی نبود. این رژیم پس از تحکیم پایه‌های قدرت خود، با اتکا به نیروی نظامی و تمسک به

احمد متین‌دفتری، رئیس سازمان پرورش افکار

ترفندهای سیاسی و پارلمانی، درصدد برآمد که از لحاظ فرهنگی نیز با پرورش افکار، حیطه نفوذ حکومت خود را در ایران گسترش دهد و به نوعی قدرت به دست آمده را به اقتدار تبدیل نماید! سازمان موسوم به پرورش افکار در راستای علمی کردن چنین تفکری، پا به عرصه وجود نهاد. نحوه فعالیت متمرکز این سازمان و ساختار عمودی آن، نمونه جالبی از کل ساختار سیاسی حاکم بر ایران، در عصر پهلوی اول است. از آن‌جا که استبداد، جوهره حاکمیت سیاسی در عصر رضاخان بود و حتی خود وی با گفتن این جمله، که هر کشوری رژیمی دارد و رژیم ما یک نفره است، این مطلب را تأیید کرده بود، به ناچار سازمانی هم که در این فضای سیاسی در حال فعالیت بود، نمی‌توانست از لحاظ ساختاری، متفاوت از ساختار حاکمیت باشد. هم از این روی این سازمان، وسیله‌ای برای اجرای مقاصد فرهنگی یک رژیم استبدادی به شمار می‌رفت. نکته جالب توجه این است که سازمان مذکور به پیشنهاد و همت جمعی از روشنفکران تأسیس شد! زیرا این روشنفکران به زعم خود، به دنبال وحدت ایران و پیدایش حکومتی متمرکز برای توسعه این کشور بوده‌اند ولی ناسیونالیسمی که مورد نظر آنها قرار گرفته بود، ناسیونالیسم فرهنگی بود که در آن، بدون توجه به مبانی اصیل ناسیونالیسم سیاسی و پیگیری حقوق مردم، همت اصلی صرف تمجید از گذشته باستانی ایران، شخص پادشاه و زبان فارسی شد و در این مسائل، به حدی افراط و تملق صورت گرفت که حتی مؤسسان این سازمان، یکی از علل افول آن را همین تملق‌گویی اعلام کردند! کتاب حاضر، تحقیق مستندی از نحوه تشکیل، اهداف، فعالیت‌ها و عملکرد سازمان پرورش افکار است، که محقق محترم به خوبی توانسته بین ساختار سیاسی حاکم و پیدایش این سازمان، رابطه ایجاد کند و در نهایت علل افول و فروپاشی آن را تحلیل نماید. مرکز اسناد انقلاب اسلامی امیدوار است که با انتشار این اثر، گام دیگری در روشن شدن تاریخ پرافراز و نشیب ایران بردارد و جامعه علمی کشور را در تحلیل بهتر تاریخ معاصر ایران یاری رساند...».

بسیاری از روشنفکران در نوشته‌های تاریخی خود، در بدگویی به اسلام و مسلمین، کم نگذاشته و همه علل عقب‌ماندگی را به اسلام برگردانده‌اند! حتی برخی کتاب‌های غیر تاریخی نیز این گونه است. شما لغت‌نامه دهخدا را نگاه کنید، ببینید چند صفحه به آن زن بابی - قره‌العین - اختصاص داده است، نزدیک به بیست و هفت، هشت صفحه درباره او مطلب نوشته است اما در مورد حضرت زهرا(س)، به یکی دو صفحه هم نمی‌رسد! هر کسی که حرفی علیه دین زده یا عقاید دینی را منکر شده است، در این کتاب‌ها جایگاه دارد!

«جای پای بابیان، ازلیان و روشنفکران، در رخداد مشروطیت ایران» در آیینه تحلیل زنده‌یاد آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی

انگلیس گفت ما کشیش‌ها را کشتیم شما هم آخوندها را بکشید!

احمدرضا صدری

آنچه پیش روی شماست، خوانشی تحلیلی از دیدگاه‌های زنده‌یاد آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی، از رویداد مشروطیت ایران است که در دیدار با جمعی از تاریخ‌پژوهان معاصر، بیان شده است. شایان ذکر است آیت‌الله آخوند حاج ملامحمدجواد صافی گلپایگانی، پدر آن مرجع فقید، از آگاهان رویداد مشروطیت و دوستان نزدیک شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری بود و اطلاعات فرزند دانشور وی از این رویداد نیز، ناب و خانوادگی به شمار می‌رفت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

بسیاری از تاریخ‌نگاران مشروطه، بابی و ازلی بوده‌اند

هویت تاریخ‌نگاران شاخص مشروطیت، از جمله نکاتی بود که همواره مورد توجه و هشدار زنده‌یاد آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی قرار داشت. وی بر این باور بود که آثار پدید آمده و مورد استناد در این باره، عمدتاً از سوی منحرفان مذهبی و دشمنان روحانیت شیعه به نگارش درآمده و هم از این روی، نمی‌تواند نمایانگر دیدگاه منتقدان مشروطیت باشد: «اصل مطلب یعنی اطلاع از جریانات، بسیار مهم است. در این کار باید محتوای جریانات در عصر مشروطه، بلکه دوره پیش از آن نیز روشن شود و همچنین کتاب‌هایی که نوشته شده است، باید بررسی شوند. بررسی کتاب‌ها برای این است که بعضی از کسانی که تاریخ معاصر ما را نوشته یا در نوشتن آن نقش داشته‌اند، منحرف از دین، وابسته به بیگانگان و حتی جزو بهاییت یا بابیت (ازلی) بوده‌اند که به عنوان متجدد و با نقاب روشنفکر ظاهر می‌شدند و این کتاب‌ها، جزو منابع و مدارک شده است. امروزه هم بر اساس همین نوشته‌ها قضاوت می‌شود چون افراد دیگری مطلب ننوشته‌اند! با توجه به این مدارک، معلوم می‌شود که حرکتی در جریان بوده که در کل به ضرر اسلام و احکام آن صورت پذیرفته است. بنابراین پرداختن به کتاب‌ها و نقد و بررسی آنها، کاری بس مهم و ضروری است و جریانات اصلی و فرعی نیز باید از هم مشخص شوند. باید به اصل و ریشه اینها پرداخته شود که تقریباً از زمان ناصرالدین‌شاه، بلکه از عصر فتحعلی‌شاه، در کشور ما و در نقاط دیگر شروع شده است و هنوز هم ادامه دارد! در واقع بیگانگان، در پی تغییر هویت اسلامی مسلمانان بوده‌اند و هستند و می‌خواستند استقلال فکری و سیاسی ممالک اسلامی را از بین ببرند. همان طور که می‌بینید کشورهای بسیار کوچک اروپایی هم استقلال دارند اما اگر یک کشور اسلامی بخواهد استقلال داشته باشد، اگر بتوانند، فوراً صدای استقلال‌خواهی آن را خفه می‌کنند! مسئله این است که اینها، با اسلام طرفند و بسیاری از برنامه‌های تحمیلی مثل یکسان‌سازی شکل لباس و کشف حجاب، همه برای تغییر هویت اسلامی بود. توجه به مدنیت قبل از اسلام و ایران باستان و احیای مدنیت‌های مرده در نقاط دیگر، همه برای همین مقصد بود. در کتابی به نام فی ذکر الهداس درباره این مسئله، یعنی بازگشت دادن ملل اسلامی به عنوان فولکلور، مطالب جالبی دارد که نشان می‌دهد حتی سازمان ملل، یونسکو و یونیسف هم در این امر دخالت دارند. پیدایش بابی‌ها، بهایی‌ها و پهلوی‌ها، برای همین مسئله بوده است. وقتی خوب دقت می‌کنیم، معلوم می‌شود اینها از طرف غربی‌ها و مسیحی‌ها بود تا حرمت اسلام را بشکنند و از بین ببرند و در نتیجه بتوانند ممالک اسلامی را تجزیه و استعمار کنند...»

هدف روشنفکران، از بین بردن اساس اسلام و هویت دینی ایرانیان بود

آیت‌الله صافی در ارزیابی نقش روشنفکران، در سمت و سو بخشیدن به وقایع دوره مشروطیت و سپس تاریخ‌نگاری آنان از این رخداد، دو عنصر ضدیت با اسلام و تلاش برای هویت‌زدایی از ایرانیان را بس شاخص ارزیابی می‌کند و بر این باور است که تبلیغات ضددینی کنونی در ایران

نزد مرحوم آخوند خراسانی، مطلب را جور دیگری منعکس کرده بودند! او فکر می‌کرد با مشروطه، ستم‌هایی که از سوی حکام روا می‌شود، دفع خواهد شد. در آن دوره تلاش می‌کردند بین علما اختلاف بیندازند. نمی‌توان گفت آنها عامداً در مقابل یکدیگر بوده‌اند. از نیات آنها هم که خبر نداریم، لذا باید موضع‌گیری‌های علما را که قطعاً از روی وظیفه بوده است، حمل بر صحت کرد

نیز، توسط این عده و در آن مقطع پایه‌گذاری شده است: «اینها به عنوان متجدد می‌آمدند و هدف اصلی‌شان، از بین بردن اصل اسلام و جوهره دین و هویت دینی بود. البته در برهه‌ای از زمان هم، به مقاصد خود رسیدند. اینها با اسلامیت حکومت کار داشتند و می‌بینیم حتی با خود ناصرالدین‌شاه هم کاری نداشتند! در نوشته‌های تاریخی‌شان، در بدگویی به اسلام و مسلمین کم نگذاشته و همه علل عقب‌ماندگی را به اسلام برگردانده‌اند! حتی گاهی کتاب‌های غیرتاریخی نیز این گونه است. شما همین لغت‌نامه دهخدا را نگاه کنید، چقدر حق‌کشی کرده است! ببینید چند صفحه به آن زن بابی - قره‌العین - اختصاص داده است، نزدیک به بیست و هفت، هشت صفحه درباره او مطلب نوشته است اما ر مورد حضرت زهرا(س)، به یکی دو صفحه هم نمی‌رسد! برخی از این کتاب‌ها تا توانسته‌اند به روحانیت اهانت کرده‌اند! صریحاً دین را مظهر عقب‌ماندگی می‌شمارند. هر کسی که حرفی علیه دین زده یا عقاید دینی را منکر شده است، در این کتاب‌ها جایگاه دارد، هرچند بعضی از این کتاب‌ها، تاریخی نیستند. اصولاً روشنفکران غربزده دنبال این بودند که دین و اسلام را مظهر عقب‌ماندگی معرفی کنند. کتاب موقف العقل و العلم و العالم من رب العالمین را که پنج جلد است و توسط شیخ‌الاسلام عثمانی نوشته شده است، ملاحظه کنید. او بعد از مصطفی کمال که جمهوری لائیک اعلام کرده بود، به مصر رفت و در عالم سنی‌گری خود، با آنها و همه روشنفکرانی که در آن زمان در مصر بودند، به معارضه برمی‌خیزد. می‌بیند که روشنفکری در آنجا هم رواج دارد، لذا شروع به نوشتن مطالب می‌کند. امروزه هم با همین عناوین، به اسلام ضربه می‌زنند. شما کتاب مهدی بامداد را نگاه کنید. چقدر علما را بد جلوه می‌دهد، چهره مرحوم آقانجفی را چقدر وارونه جلوه می‌دهد! ایشان کسی بود که با تمام وجود، در مقابل بهایی‌گری، نغمه‌های بیگانگان و دخالت‌های روس‌ها و انگلیس‌ها ایستاد. با تمام وجود، در مقابل حاکم مستبد یعنی «ظل‌السلطان» ایستاد ولی چه تهمت‌ها که به او نمی‌زنند و بعد عنوان می‌کنند که ما آزادی‌خواه و طرفدار عدل و عدالتیم! نکته‌ای که خیلی مهم است، این است که بعضی از اهل علم، متأسفانه به این مسائل اطلاعات کافی ندارند و نمی‌دانند منشأ این حرکت‌ها که هنوز هم ادامه دارد، از کجاست! گاهی در زمان شاه می‌گفتم این کارهایی که شاه انجام می‌دهد، برنامه‌های خودش نیست، چون او این قدر عقلش نمی‌رسید، بلکه این نقشه‌های بیگانگان، منحرفان و متخصصان استعمار، در ضدیت با اسلام بود و او فقط اجرا می‌کرد. در بین کتاب‌های موجود به کتابی که حقایق را نوشته باشد، برنخورده‌ام و این امر کار شما را دشوارتر می‌کند! خیلی‌ها ادعای آزادی‌خواهی، مشروطیت و غیره می‌کردند اما خود مرحوم آخوند خراسانی را که به‌حق از رهبران بزرگ مشروطه بود، قبول نداشتند! آنهایی که مشروطه را قبول داشتند، چون نمی‌توانند نقش آخوند و دیگران را منکر شوند، لذا نقش آنها را کم‌رنگ جلوه می‌دهند و امثال ستارخان و باقرخان را که در مقابل مرحوم آخوند، اصلاً به حساب نمی‌آمدند، بزرگ جلوه می‌دهند! حتی یپرم ارمنی را با آن سوابق، جزو افراد مشروطه‌خواه معرفی می‌کنند! اینها اصلاً نمی‌فهمیدند که مشروطه چیست و حتی مشروطه‌ای را که علما می‌خواستند، قبول نداشتند! این گونه برخوردها، از اهداف پلیدی حکایت می‌کند که امروزه هم آن را دنبال می‌کنند و می‌خواهند اسلام را برای جوانان، غیرمنطقی، ناکارآمد و عقب‌مانده معرفی کنند تا آنها را بی‌هویت سازند. مراجع و علما را طوری معرفی می‌کنند که نه با جامعه کار دارند و نه به فکر مردم هستند و نه آشنا به مسائل جهان‌اند!

ناصرالدین‌شاه، با سلاطین دیگر فرق می‌کرد

تحلیل آیت‌الله فقید از کارنامه و وقایع دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، از دیگر نکاتی است که در خوانش تاریخ معاصر ایران توسط او، برجسته می‌نماید. این مهم در زمره موضوعاتی است که کمتر مورد مداقه و تأمل قرار گرفته است. وی در تشریح منظر خویش درباره این مقطع، چنین می‌گوید: «تفکر نهضت تنباکو، در مشروطه نیز جلو آمد ولی نتوانست مانند گذشته نتیجه بگیرد! در این باره، باید چند چیز مد نظر قرار گیرد، اولاً باید شرایط دوران ناصرالدین‌شاه، خوب تجزیه و تحلیل شود و اوضاع سیاسی - اجتماعی آن دوره را نباید با دوره مشروطه مقایسه کرد. وضعیت کاملاً فرق می‌کرد. مجله‌ای را که در آلمان منتشر می‌شد (اگر فراموش نکرده باشم، اسم آن علم و هنر بود، نگاه کنید)، در آن جمله‌ای از قول ناصرالدین‌شاه نوشته شده بود: این چه وضعی است که ما داریم؟! اگر بخواهم به جنوب کشور بروم، سفیر انگلستان اعتراض می‌کند و اگر بخواهم به شمال بروم، سفیر روسیه معترض است!... غرض این که ناصرالدین‌شاه، با سلاطین دیگر فرق می‌کرد. همین جریان بابیه را ملاحظه کنید. وقتی می‌خواستند ناصرالدین‌شاه را ترور کنند، مادر وی اصرار می‌کرد باید حسین‌علی بهاء را اعدام کنند! آنها به سفارت روس آمدند و روس‌ها گفتند نه، نمی‌شود اعدامش بکنند! آن وقت قرار شد هم او و هم یحیی را اخراج کنند. در اخراج‌شان قرار شد یک مأمور از طرف دولت و یک مأمور از طرف روس‌ها، آنها را همراهی کنند. مأمور دولت برای این که مطمئن شوند از کشور اخراج می‌شوند و مأمور روس‌ها برای این که آسیبی به آنها نرسد. بنابراین این که می‌فرمایید بعد از نهضت تنباکو می‌خواهم بگویم نه، بلکه قبلش هم بود. ثانیاً جنگ ایران و روس نیز در تحلیل این وقایع مهم است. گرچه ایران در جنگ شکست خورد و ناپلئون خلف وعده کرد و حکومت عثمانی هم با وجود درخواست ایران، به فتوای مفتی دولت، از یاری مسلمانان خودداری کرد و ما شاهد توافقنامه‌های ننگینی شدیم ولی در عین حال روس‌ها معتقد بودند در ایران قدرتی وجود دارد که بالاتر از قدرت شاه است لذا سعی کردند تا حد امکان، این نیروی بانفوذ را تضعیف کنند! بنابراین از راه مهدویت و بابیت وارد شدند و فعالیت‌هایی را نیز شروع کردند و هدف‌شان، همان شکستن قدرت نفوذ و اعتلای روحانیت بود و سعی داشتند در بین این قشر، اختلاف بیندازند. البته هدف اصلی، همان شکستن اسلام بود که این مطلب در نهضت مشروطه، نمود بیشتری پیدا می‌کند...»

پای هر دانه برنجی که در سفارت انگلیس می‌خورید، یک سرباز قرار دارد!

نحوه صیرورت مطالبه عمومی «عدالتخانه» به «مشروطه»، در شمار نکات مورد توجه آیت‌الله صافی است. به باور او خواست اصیل و اولیه مردم ایران، تأسیس عدالتخانه برای از بین بردن برخی مظالم بود که با الهام از سفارت انگلستان و توسط برخی روشنفکران، به مشروطه تغییر یافت: «در خواسته‌های مردم، ابتدا مشروطه مطرح نبود بلکه عدالتخانه مطرح بود و می‌دانید هنگامی که مشروطه مطرح شد، شخصی می‌گفت ما در مدرسه قنبرعلی‌خان بودیم و با یک نفر دیگر به سفارت انگلیس می‌رفتیم... (درست آن وقتی که مردم، برای تحصن به سفارت رفته بودند) می‌گفت روزی که داشتیم در آنجا ناهار می‌خوردیم، یکی از کارمندان می‌خندید! از او پرسیدم چرا می‌خندی؟ پاسخ داد من از این می‌خندم که پای هر دانه از برنجی که می‌خورید، بدانید یک سرباز قرار دارد!... می‌گفت وقتی از سفارت بیرون می‌آمدیم، کنار در سفارت، زن سفیر از درشکه پیاده شد و پرسید شما چه می‌خواهید؟ جواب دادم ما عدالتخانه می‌خواهیم، ما مجلس عدالت می‌خواهیم. گفت شما مشروطه می‌خواهید! من که تا به حال لفظ مشروطه را هم نشنیده بودم اما شخصی که با من بود، گفت بله ما مشروطه می‌خواهیم! گفت اگر مشروطه بخواهید، باید با علما درگیر شوید و آنها را بکشید! ما هم که مشروطه می‌خواستیم، کشیش‌های‌مان را کشتیم! او گفت باشد ما هم می‌کشیم، حتی اگر امام زمان هم باشد، حاضریم با او مبارزه کنیم! آن وقت من به آن خبیث گفتم ای خبیث! این چه حرفی است که زدی؟ مگر کافر شده‌ای؟ بعد از آن هم دیگر به سفارت نرفتم!... منظور علما از مشروطه، محدود شدن قدرت شاه بود، اینکه از هر دولتی که خواست، پول قرض نگیرد و هر کاری در امر کشورداری خواست، انجام ندهد و این خواسته بدی نبود اما مشروطه‌ای که انگلیسی‌ها می‌خواستند، نفی حاکمیت اسلام و تغییر هویت جامعه بود. چیزی که علما و تقریباً همه مسلمانان مشروطه‌خواه می‌خواستند اجرای احکام اسلام بود، نه این که احکام اسلام را تغییر دهند، مثلاً قانون ارث را به مجلس ببرند و به قیام و قعود تغییر دهند و خود آنها قانون وضع کنند و این خلاف آن چیزی بود که قبلاً از مشروطه می‌خواستند و هیچ کس هم، قبل از مشروطیت این را نمی‌گفت. در این موقعیت است که مرحوم شیخ مقابل اینها ایستاد، در حالی که تعدادی از علما عقب‌نشینی کردند و دیگر به مشروطه دل‌خوش نبودند و آن پافشاری‌ها را در مورد مشروطه نداشتند زیرا هر چه می‌گذشت، وضع بدتر می‌شد و در واقع چهره آنها (کسانی که پشت صحنه بودند و اهداف دیگری داشتند)، مشخص‌تر می‌شد. این وضع ادامه پیدا می‌کند تا این که رضاخان را روی کار آوردند. در این زمان وضع خیلی بدتر شد و مشروطه‌ای هم که بود، تعطیل و حمله‌ها به روحانیت هم بسیار زیاد شد! کسانی که پشت مشروطه، در این زمینه‌سازی و تغییر وضع دخیل بودند، در حوادث بعدی خیلی نقش داشتند. تغییر هویت اسلامی، اتحاد شکل لباس، کشف حجاب و غیره، مقدماتی داشت که اول با تبلیغات، زمینه‌ها را آماده می‌کردند. مثلاً برای کشف حجاب، آن‌قدر مقاله و شعر علیه حجاب نوشتند، تا رضاخان به آن صورت و با آن قساوت و جنایات، حجاب را ممنوع کرد! لذا مرحوم آیت‌الله حاج‌شیخ عبدالکریم هم نمی‌توانست کاری بکند، والا همه می‌دانستند که احمدشاه، یک شاه مشروطه بود و کاری به این کارها نداشت! از طرفی در ابتدا، رضاخان هم اظهار بی‌دینی نمی‌کرد. او جلوی دسته‌ها راه می‌افتاد و اظهار مسلمانی می‌کرد! بنابراین مؤسس حوزه هم، موقعیت را مناسب نمی‌دید، تا در مقابل آنها مخالفت و ایستادگی کند!...»

قبل از شناخت شیخ شهید، باید هویت کسروی، ملک‌زاده و ناظم‌الاسلام را شناخت

مرجع فقید بر این باور بود که بسا ذهنیت‌سازی‌های منفی درباره شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، برساخته تاریخ نگاران سکولار و غربزده است و گرنه جان مایه خواسته او، امری نیست که ابهام یا پیچیدگی عمده‌ای داشته باشد یا بسترساز شایعات و وارونه‌نمایی‌های گسترده شود: «در مورد ایشان، اشتباه در صغری بود. روشنفکران با الفاظ گمراه‌کننده، سعی داشتند عوام و حتی بعضی از علمای خیرخواه را جذب کنند. ببینید خود مرحوم شیخ هم، ابتدا مخالفتی نداشت و با آنها در یک جبهه بود اما بعداً مخالفت می‌کند، یعنی درست هنگامی که به اهداف آنها پی می‌برد، شروع به مقابله می‌کند و می‌فهمد که غرض آنها، مخالفت با احکام و هویت اسلامی است. کسی که می‌خواهد در این باره چیزی بنویسد، باید به تمام این مطالب دقت و توجه کند. کسی که می‌خواهد در مورد مرحوم شیخ مطلب بخواند، باید هویت کسانی را که در مورد ایشان مطلب نوشته‌اند، کاملاً بشناسد و این کار شماست. مثلاً باید هویت کسروی، ملک‌زاده و ناظم‌الاسلام را شناسایی کنید که چرا این مطالب دروغ را به عالمی مثل مرحوم شیخ نسبت می‌دادند و حتی امروزه هم بقایای آنها، آن را دنبال می‌کنند، والا گفته‌های مرحوم شیخ، چیزی نبود که ابهام یا مشکلی داشته باشد. در حوزه نجف هم، اول با الفاظی فریبنده جلو آمدند و برخی از علما هم که به مردم علاقه شدیدی داشتند، از کنه حرکت آگاه نبودند! در تهران مرحوم شیخ، زودتر از دیگران متوجه شد. حتی مرحوم سیدعبدالله هم، بعداً متوجه شد. وقتی که می‌گفتند همه مردم حقوق مساوی دارند و همه شهروند هستند، چه مسلم و چه غیرمسلم، گفت این که نمی‌شود! لااقل در مجلس نباید چنین باشد، زیرا این خلاف اسلام است و اگر قرار باشد از همه ادیان وکیل داشته باشند، یعنی نصرانی، زرتشتی و... چه بسا با رأی آن نصرانی، حکمی تصویب و قانونی شود، اگر قرار باشد صرفاً رأی این‌ها ملاک باشد، این خلاف اسلام است!... این مسئله امروزه هم مطرح است که غیرمسلمانان با مسلمانان فرقی ندارند! هنگامی که این اصل مساوات می‌خواست به تصویب برسد، مرحوم بهبهانی مخالفت کرد، سپس شخصی به او نامه‌ای نوشت که اگر مخالفت کنی تو را می‌کشیم، در نتیجه او نیز پا پس کشید! این که چرا آخوند از مشروطه طرفداری می‌کرد، باید گفت مطلب را جور دیگری در نزد وی منعکس کرده بودند! او فکر می‌کرد با مشروطه، ستم‌هایی که از سوی حکام روا می‌شود، دفع خواهد شد. در آن دوره تلاش می‌کردند بین علما اختلاف بیندازند! نمی‌توان گفت آنها عامداً در مقابل یکدیگر بوده‌اند. از نیات آنها هم که خبر نداریم، لذا باید موضع‌گیری‌های علما را که قطعاً از روی وظیفه بوده است، حمل بر صحت کرد. نکته دیگری که نباید از نظر دور داشت، این است که دوری علمای نجف از تحولات ایران هم، در این مناقشات دخالت داشته است و معلوم نیست که خبرها، چگونه به آنها می‌رسید! در واقع اخبار ایران، درست به نجف نمی‌رسید! همان گونه که گفتم، بعضی از همین مشروطه‌چی‌ها، مرحوم آخوند را هم قبول نداشتند، تا چه رسد به مرحوم حاج شیخ. آنها فریاد آزادی و قانون سر می‌دادند اما هنگام عمل به هیچ چیز پایبند نبودند. بنابراین افراد مغرض در هر دو طرف بودند، هم در مشروطه‌خواهان و هم در صف مقابل. اما بزرگان ما، بالاتر از این بودند که بخواهند خدای نکرده، خلاف اسلام موضعی بگیرند. البته افرادی مثل ملک‌المتکلمین که علمای اصفهان او را از شهر بیرون کردند و بعداً خود را به عنوان ناطق ملت جا زد، یا سیدجمال واعظ (پدر جمال‌زاده) و امثال او را باید از عالمان دینی که همه هم و غم‌شان دین و اسلام بوده است، جدا کرد! البته چهره‌های مثبت هم کم نبودند، کسانی چون آقاسید اسماعیل صدر که می‌خواست شبهات الحادی و به‌طور کلی تبلیغات ضددینی را جواب بدهد، شبهه‌هایی که در آن زمان خیلی در اذهان رسوخ کرده بود. از طرفی ترقی صنعتی اروپا هم، خیلی جلوه می‌کرد و مردم را تحت تأثیر قرار داده و تبلیغات ضددینی هم، به‌طور کلی گسترده شده بود...»